کتاب

بازگشت به اسلام

اثر

علّامه منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی

شرح

شیخ صالح سبزواری

پایگاه اطّلاع‌رسانی دفتر حفظ و نشر آثار منصور هاشمی خراسانی حفظه الله تعالی


بسم الله الرحمن الرحيم

شرح شیخ صالح سبزواری

درس چهل و یکم

اختلاف مسلمانان (۳)
صفحه ۱۱۷ و ۱۱۸

(أعوذ بالله من الشّیطان الرّجیم
بسم الله الرّحمن الرّحیم
الحمد لله ربّ العالمین و صلّی الله علی محمّد و آله الطاهرین

در جلسه‌ی قبل روشن شد که بسیاری از اصحاب پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم پس از آن حضرت دچار یک نسیان و غفلت عجیب از مبنای حاکمیّت در اسلام شدند، تا حدّی که به جای مراجعه به نصوص خداوند و پیامبرش برای «شناخت خلیفه»، به آراء مختلف و اهواء متشتّت خود مراجعه کردند تا به زعم خود خلیفه را «انتخاب» کنند، در حالی که این به روشنی بر خلاف تعالیم اسلام بود و تنها با جهان‌بینی دموکراتیک رومی سازگاری داشت. هر چند انصاف آن است که در سقیفه‌ی بنی ساعده، همین قواعد دموکراسی غربی نیز به درستی رعایت نشد؛ چراکه به بخش قابل توجّهی از اصحاب پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم مانند بنی هاشم، فرصت رأی‌دهی داده نشد و بیشتر انصار نیز در یک عمل انجام شده و تحمیلی قرار گرفتند و به همین دلایل، مشهور است که عمر بن خطاب، بیعت با ابو بکر در سقیفه را «فَلتَة» یعنی شتابزده و نسنجیده می‌دانست و معتقد بود که اگر کس دیگری به سوی چنین بیعتی دعوت کند، باید کشته شود! [نگاه کنید به: مصنّف عبد الرزاق، ج۵، ص۴۴۱؛ مصنّف ابن ابی شیبه، ج۷، ص۶۱۵ و ج۸، ص۵۷۰؛ مسند احمد، ج۱، ص۵۵؛ صحیح البخاری، ج۸، ص۲۵؛ نسائی، السنن الکبری، ج۴، ص۲۷۲ و منابع فراوان دیگر.] لذا سیّدنا المنصور در ادامه‌ی آسیب‌شناسی این «بیعت شتابزده و نسنجیده» که سرآغاز اختلاف مسلمانان با یکدیگر تا روز قیامت شد، می‌فرماید:)

به هر حال، این گروه از اصحاب پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم (تحت تأثیر و مدیریت عمر بن خطاب)، **بر آن بودند که تعیین حاکمان بعد از او** (بر خلاف تعیین حاکمان امّت‌های گذشته که نیاز به نصوص پیامبرانشان داشت)، **نیازی به نصّ آن حضرت ندارد و اگر نصّی درباره‌ی آن** (یعنی تعیین حاکمان بعد از او) **از او صادر شود، خصوصاً هرگاه به سود خاندانش** (یعنی عترت و اهل بیتش) **باشد، لازم الإجرا نیست** (به نحوی که گویی این نصّ آن حضرت صرفاً یک «پیشنهاد» یا «توصیه» است، نه یک امر واجب الإتّباع) **و با اختیار**

آنان در تعیین حاکم (مطابق با اصول دموکراسی و مردم‌سالاری)، **منافات ندارد. روشن است که این پنداری نادرست** (و بر خلاف اصول اسلامی) **بود؛ چراکه خداوند به روشنی فرموده است:** ﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ ۗ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا﴾[1]؛ «**و هیچ مرد مؤمن و یا زن مؤمنی را نمی‌رسد که چون خداوند و پیامبرش فرمانی را صادر کنند، برایشان اختیاری در کارشان باشد و هر کس خداوند و پیامبرش را نافرمانی کند، به گمراهی آشکاری دچار شده است**» **و روشن است که** (اختیار مردم در برابر اختیار خداوند و پیامبرش وزنی ندارد و) **اختیار خداوند و پیامبرش، مبتنی بر حکمت** (آن دو) **و مصلحت** (مردم) **بوده و مبتنی بر تعصّب** (قومی) **و اهواء نفسانی** (خداوند و پیامبرش) **نبوده است** (یعنی قطعاً این طور نبوده است که پیامبرش مثلاً خواسته باشد بر خلاف حکمت و مصلحت، خاندان خودش را به حکومت برساند؛ زیرا چنین گمانی به او با ایمان به پیامبری او قابل جمع نیست و تنها برای کافران و منافقان پدید می‌آید؛ همچنانکه مسلّماً خداوند نیز از تعصّب قومی و اهواء نفسانی منزّه است). **با این حال، پندار** (نادرست) **آن گروه** (از اصحاب پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم)، **به دلیل اینکه** (در پی یک «بیعت شتابزده و نسنجیده») **قدرت را پس از پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم به دست گرفتند،** (بنا بر قاعده‌ی «النّاسُ علی دینِ مُلوکِهم»؛ «مردم بر دین پادشاهانشان هستند») **به پندار رایج مسلمانان خصوصاً در نسل‌های بعدی** (یعنی تابعین، اتباع تابعین و پس از آنان)، **تبدیل شد** (با توجّه به اینکه هنوز در بین صحابه مخالفانی داشت و پس از آنان هر چه گذشت رواج و رسوخ بیشتری پیدا کرد، تا به نسل کنونی رسید که غالباً توان تصوّر چیزی جز آن را ندارند و هیچ تأمّلی درباره‌ی آن را هم تحمّل نمی‌کنند و تا حدّی از حقیقت اسلام فاصله گرفته‌اند که ضرورت یافته است کسی مانند سیّدنا المنصور در میان آنان ظهور کند و آنان را به «بازگشت به اسلام» دعوت کند)؛ **چراکه مسلمانان در نسل‌های بعدی** (یعنی تابعین، اتباع تابعین و پس از آنان)، **پیامبر صلّی الله علیه و آله و سلّم را درک نکرده بودند و اسلام را از طریق آن گروه** (از صحابه که متأسفانه دچار خطا، نسیان و غفلت شده بودند) **و پیروانشان** (از تابعین) **که بر آنان حکم می‌راندند** (و به اقتضای حاکمیّت خود بر آنان، بر شناخت آنان از اسلام تأثیر می‌گذاشتند)، **فرا گرفته بودند و تبعاً چاره‌ای جز خوشبینی و اعتماد کامل به آنان، برای تصحیح عقاید و اعمال دینی خود، نمی‌یافتند** (یعنی یا باید

---

۱ . أحزاب/ ۳۶.

بسیاری از عقاید و اعمال دینی خود که از طریق آنان فرا گرفته بودند را غلط می‌دانستند که این برای آنان تبعات سنگینی داشت و از نظر آنان عملی نبود و یا باید به این گروه از صحابه و حاکمان خود خوشبینی و اعتماد کامل می‌یافتند تا عقاید و اعمال دینی‌شان صحیح شود. البته به حساب خودشان؛ وگرنه حساب خداوند که تابع حساب آنان نیست و با تغییر آن تغییری نمی‌کند).

این است که اکنون بیشتر مسلمانان (که اکثریّت قاطع آنان در جهان را تشکیل می‌دهند)، **با انفعال** (یعنی اثرپذیری) **کامل و تقلید کورکورانه** (یعنی بدون چون و چرا) **از جریان** (فکری و سیاسی) **غالب بعد از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم، گمان می‌برند که خداوند** (بر خلاف سنّت تاریخی خود و بدون اعتنا به نیاز ابدی بندگانش،) **کسی را از جانب خویش برای حکومتش** (بعد از پیامبرش) **اختیار نکرده و آنان را در این باره به خودشان** (با آرائی مختلف و اهوائی متشتّت) **وانهاده** (تا خودشان هر غلطی که دوست دارند در این باره بکنند و یکدیگر را بر سر تصاحب حکومت زیر بگیرند و بکشند)، **ولی روشن است که این سوء ظنّ به او** (یعنی خداوند) **به سبب حسن ظنّ به اصحاب رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم است؛ به این معنا که اینان به سبب حسن ظنّ خود به اصحاب آن حضرت** (در اثر توجّه به برخی آیات و روایات که به ستایش آنان پرداخته و بدون توجّه به آیات و روایات دیگر که به انتقاد از آنان پرداخته است و توهّم اینکه همه‌ی این هزاران نفر بدون استثنا عادل و پرهیزکار بوده‌اند و شأنشان از اینکه به چنین غفلت، نسیان و خطایی دچار شوند، بالاتر بوده است)، **به خداوند سوء ظنّ یافته‌اند** (و دچار شدن به چنین غفلت، نسیان و خطایی را بر گردن او انداخته‌اند، در حالی که تنزیه او از آن سزاوارتر از تنزیه اصحاب پیامبر است) **و پنداشته‌اند که او سنّت** (چند هزار ساله‌ی) **خود را تبدیل کرده و حکومت خود** (بر آدمیان) **را وانهاده** (و از آن استعفا داده) **و این از بدترین گمان‌ها درباره‌ی اوست** (که با صفات ذاتی و فعلی او مانند حکمت و عدالت منافات دارد و موجب خشم و عقوبت او در دنیا و آخرت می‌شود)؛ **چنانکه خود درباره‌ی اهل آن فرموده است:** ﴿الظَّانِّينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءِ ۚ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ ۖ وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلَعَنَهُمْ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ ۖ وَسَاءَتْ مَصِيرًا﴾[1]؛ «**گمان‌برندگان به خداوند گمان بد را بر آنان چرخه‌ی بدی است و خداوند بر آنان خشم گیرد و آنان را لعنت کند و جهنّم را برایشان فراهم سازد که بد بازگشت‌گاهی است**» **و فرموده است:** ﴿وَذَٰلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ أَرْدَاكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾[2]؛ «**و این ظنّ شما که به پروردگارتان**

---

۱. فتح/ ٦.
۲. فصّلت/ ۲۳.

گمان بردید، شما را نگونسار کرد، پس از زیانکاران شدید» و فرموده است: ﴿يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ﴾[1]؛ **«به خداوند گمانی نادرست می‌برند گمانی جاهلانه»!** («الْجَاهِلِيَّةِ» در اینجا مضاف الیه برای «ظَنَّ» است، ولی افاده‌ی صفت می‌کند و از این رو، سیّدنا المنصور آن را صفت معنا فرموده و معادل «جاهلانه» در زبان فارسی دانسته است که مانند «جاهلیّت» نسبت به «جاهل» است و مراد از آن گمانی درباره‌ی خداوند است که از جهل به صفات او نشأت گرفته است.) **همچنانکه گمان اینان درباره‌ی رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم، از بدترین گمان‌ها درباره‌ی آن حضرت** (و منافی با حکمت و نصیحتی) **است** (که از آن حضرت می‌شناسیم)**؛ زیرا اینان** (یعنی بیشتر مسلمانان) **گمان می‌برند که آن حضرت، با آنکه نحوه‌ی استنجاء از پیش‌آب و پس‌آب را به آنان تعلیم فرمود** (و چگونگی انجام چنین کار شخصی و کوچکی را به خود آنان وا نگذاشت)**، در حالی آنان را ترک نمود که ضروری‌ترین نیاز آنان** (در حوزه‌ی عمومی) **یعنی نیاز به حاکمی از جانب خداوند** (برای تعلیم و اقامه‌ی کامل دینش) **را برآورده نساخت و** (از روی غفلت یا کوتاهی،) **آنان را در معرض اختلافات خونین درباره‌ی حکومت بعد از خویش قرار داد** (اختلافاتی که بلا فاصله بعد از مرگش در سقیفه‌ی بنی ساعده آغاز شد و به قتل برخی صحابه و تبعید برخی دیگر و جنگ‌های خانمان‌برانداز در زمان علیّ بن ابی طالب و سپس استیلاء خاندان فاسد و جبّار اموی بر سرزمین‌های اسلامی و منازعات مذهبی خاموش‌نشدنی میان مسلمانان تا روز قیامت منجر شد)**! در حالی که انصافاً هیچ حکیمی** (چه رسد به پیامبر بصیر و عظیم الشأنی مانند محمّد صلّی الله علیه و آله و سلّم)**، صغار** (یعنی فرزندان صغیر) **خود را بدون تعیین قیّم** (یعنی سرپرست) **برایشان ترک نمی‌کند** (با توجّه به اینکه پیامبر مانند پدر جامعه و مسؤول تربیت افراد آن است)**؛ بلکه هیچ چوپانی** (چه رسد به پیامبر معصوم)**، گوسفندان خود را در صحرا وا نمی‌گذارد که گرگ‌ها** (در غیاب او) **آن‌ها را بدرند** (با توجّه به اینکه مشهود است برخی از مردم مانند گوسفند و برخی دیگر مانند گرگ هستند و تبعاً پیامبر مانند چوپان است و باید از برخی مردم در برابر برخی دیگر مراقبت کند و نباید آن‌ها را با یکدیگر در صحرای جامعه تنها بگذارد) **و این از کارهای عقلایی و متعارف است** (که عقلا به اقتضای عاقل بودنشان به آن اهتمام دارند)**؛ تا جایی که ترک کننده‌ی آن در نزد عقلا، به سفاهت** (یعنی کم‌عقلی) **و دنائت** (یعنی فرومایگی) **متهم** (و مستحقّ ملامت) **می‌شود.** (این منطق بسیار روشن و متینی

---

۱. آل عمران/ ۱۵٤.

است که هر کس از نعمت عقل برخوردار و از موانع شناخت برکنار باشد آن را تصدیق می‌کند، ولی متأسفانه بیشتر مسلمانان با عقل میانه‌ی چندانی ندارند و دچار جهل، تقلید و تعصّب هستند و به همین دلیل، آن را تصدیق نمی‌کنند، بلکه چه بسا آن را ساخته و پرداخته‌ی شیعیان می‌پندارند، در حالی که ضرورت تعیین تکلیف حکومت پس از پیامبر، یک ضرورت عقلایی است و ربطی به شیعیان ندارد و به علاوه، از عموم و اطلاق ضرورت تعیین همه‌ی تکالیف مسلمانان توسّط خدا و پیامبرش نشأت می‌گیرد. مگر همه‌ی تکالیف مسلمانان را خدا و پیامبرش تعیین نمی‌کنند؟! پس چگونه ممکن است تکلیف آنان درباره‌ی حکومت که از مهم‌ترین تکالیف آنان است را تعیین نکرده باشند و آن را به خودشان واگذاشته باشند؟! مگر تکلیف آنان درباره‌ی نماز و روزه و حج و زکات را به خودشان واگذاشته‌اند که تکلیف آنان درباره‌ی حکومت را به خودشان واگذاشته باشند؟! اصلاً مگر بنای خدا و پیامبرش بر واگذاشتن مردم به خودشان بوده است؟! آیا خلقت مردم عبث بوده و هدف خاصّی نداشته است؟! قطعاً هدف خاصّی داشته است و با این وصف، باید آنان را برای رسیدن به این هدف خاص «هدایت» کرد. با واگذاشتن آنان به خودشان که هدایت صورت نمی‌گیرد. خداوند انسان را خلق نکرده است که او را مانند شتری وحشی در بیابان رها کند تا برای خودش بچرد و هر جا می‌خواهد برود و هر جا نمی‌خواهد نرود! او صاحب دارد و تبعاً صاحبش او را مدیریت می‌کند و به سوی جای مناسبش رهنمون می‌شود. خداوند انسان را خلق کرده است تا «بنده‌ی او» باشد، نه «شریک او»! لذا انسان باید در همه‌ی امور بنده بودن خود را به یاد داشته باشد و هرگز آن را فراموش نکند؛ زیرا هر زمانی و در هر امری که بنده بودن خود را فراموش کند، طاغی می‌شود. انسانی که بنده‌ی خدا است، در همه‌ی امور به خدا رجوع می‌کند و از او فرمان می‌گیرد. در نظام بندگی، اختیار معنا ندارد. اینکه برخی می‌گویند مردم اختیار دارند که حاکم خود را برگزینند، کفر است؛ خواه نام آن را خلافت بگذارند و خواه ولایت فقیه و خواه جمهوریّت و مردم‌سالاری! اسلام، دین بندگی است و نام آن هم از «تسلیم» گرفته شده است. لذا «مسلمان» کسی است که در همه‌ی امور تسلیم امر خداوند باشد، نه اینکه برای خودش در برابر خداوند اختیاری قائل باشد و خودسری و خودرأیی داشته باشد! خودسری و خودرأیی حقّ یک مسلمان شمرده نمی‌شود، بلکه ظلم او به خود و جامعه است. وظیفه‌ی مسلمان «خداپرستی» است، نه «خودپرستی»! این حرف‌ها که رایج شده، همان «انسان‌محوری» ملحدانه است و در برابر «خدامحوری» رواج یافته است. حال اگر کفّار و مشرکین از آن دفاع می‌کنند عجیب نیست؛ چراکه آنان به خداوند ایمان ندارند، ولی اینکه مسلمانان از آن دفاع می‌کنند بسیار عجیب است و از این عجیب‌تر دفاع برخی صحابه از آن است که پس از پیامبر، حکومت را بر

«رأی مردم» مبتنی ساختند! این در حالی است که هیچ حکمی در اسلام مبتنی بر «رأی مردم» نبوده است و «اصحاب رأی» همواره در میان مسلمانان مذموم و محکوم بوده‌اند. مگر «اصحاب رأی» چه می‌گفته‌اند جز اینکه می‌توان حکم برخی موضوعات را با «رأی مردم» تعیین کرد؟! آیا این همان سخنی نیست که قاطبه‌ی مسلمانان از بعد رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم تاکنون درباره‌ی حکومت گفته‌اند؟! روشن است که این همان سخن است و با این وصف، اکثریّت قاطع مسلمانان از بعد رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم تاکنون «اصحاب رأی» بوده‌اند، در حالی که در اسلام باید مطیع «نصّ» بود و جایی برای اتّباع آراء وجود ندارد و خود آقایان از مذاهب گوناگون نیز این قاعده را درباره‌ی سایر موضوعات قبول دارند و تنها حکومت را از آن استثنا می‌کنند! در حالی که دلیلی برای استثنا کردن حکومت از این قاعده نیست و عمل برخی صحابه دلیلی برای آن نمی‌شود؛ همان طور که برخی صحابه مرتکب قتل و زنا و سرقت و شرب خمر هم شدند، ولی عمل آنان دلیلی برای قتل و زنا و سرقت و شرب خمر نمی‌شود! این حقیقت فراموش شده‌ای است که سیّدنا المنصور آن را با شجاعت و خیرخواهی یادآوری می‌کند، ولی برخی افراد جاهل و متعصّب می‌خواهند ایشان را به خاطر این کار یک شیعه معرّفی کنند! در حالی که نگرش ایشان اصلاً یک نگرش مذهبی نیست و از منابع و مآخذ شیعه مایه نگرفته است، بلکه در واقع همان نگرش گروهی از صحابه مانند سلمان، ابوذر، مقداد و عمّار است که از صحابه‌ی مورد اعتماد و عنایت رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم بودند و امروز نیز مورد احترام و تکریم عموم اهل سنّت و جماعت هستند. از این گذشته، آیا اگر فرضاً یک عالم سنّی بر اساس آیات قرآن و بر اساس احادیثی که در منابع حدیثی اهل سنّت است به نتیجه‌ای متفاوت با نظر مشهور عالمان اهل سنّت و نزدیک به نظر مشهور عالمان شیعه برسد، شیعه محسوب می‌شود؟! به عنوان مثال، ابن تیمیه بر اساس آیات قرآن و بر اساس احادیثی که در منابع حدیثی اهل سنّت است، به این نتیجه رسیده که سه طلاق در یک مجلس صحیح نیست و منعقد نمی‌شود و این مخالف با نظر مشهور عالمان اهل سنّت و نزدیک به نظر مشهور عالمان شیعه است، ولی آیا می‌توان به خاطر آن ابن تیمیه را شیعه دانست؟! مسلّماً نمی‌توان؛ چراکه او صرفاً با استفاده از روش علمی اهل سنّت و منابع معتبر آنان به این نتیجه رسیده و قصد تبعیّت از مذهب شیعه را نداشته است. این قبیل موارد در میان دیدگاه‌های عالمان اهل سنّت کم نیست و هیچ یک دلالتی بر تشیّع آنان ندارد و کسی هم آن را به معنای تشیّع آنان ندانسته است و با این وصف، نمی‌توان سیّدنا المنصور را نیز به خاطر اینکه بر اساس آیات قرآن و بر اساس احادیثی که در منابع حدیثی اهل سنّت آمده، به این نتیجه رسیده که پیامبر اهل بیت خود را به عنوان مرجع

مسلمانان پس از خود تعیین کرده است، یک شیعه دانست. البته انصاف آن است که او را یک سنّی هم نمی‌توان دانست؛ چراکه تقیّدی به این مذهب نیز ندارد، ولی قطعاً یک شیعه هم نیست، بلکه به معنای دقیق کلمه یک «مسلمان» است؛ مسلمانی حقیقی که عملاً تسلیم کتاب خداوند و سنّت متواتر پیامبر و ملتزم به عقل سلیم است و از بند جهل، تقلید، اهواء نفسانی، دنیاگرایی، تعصّب، تکبّر و خرافه‌گرایی رهایی یافته و به اسوه‌ی حسنه‌ای برای اهل زمان خود از همه‌ی مذاهب تبدیل شده است. این حقیقت امر درباره‌ی منصور هاشمی خراسانی است. حال اگر کسی به دلیل تعصّبات مذهبی خود نمی‌تواند آن را بپذیرد، مشکل ما نیست، بلکه مشکل خودش است. اگر قرار بود همگان هر حقیقتی را بپذیرند که خداوند جهنّم را نمی‌آفرید! بدون شک جهنّم را آفرید به خاطر اینکه می‌دانست بسیاری از مردم بسیاری از حقایق را نمی‌پذیرند. انصافاً منصور با این رویکرد خاصّی که دارد، محک خوبی برای مسلمانان شیعه و اهل سنّت است تا میزان ظرفیّت هر یک از آن‌ها برای مواجهه با مهدی معلوم شود؛ چراکه قطعاً مهدی نیز یک مهدی شیعه یا سنّی نخواهد بود، بلکه یک مهدی مسلمان مانند منصور خواهد بود. این هم از فروع زمینه‌ساز بودن منصور برای مهدی است؛ لذا اگر کسی نمی‌تواند منصور را بپذیرد، تبعاً از پذیرش مهدی ناتوان‌تر خواهد بود. امروز با ظهور منصور میزان قابلیّت مسلمانان برای ظهور مهدی معلوم می‌شود؛ به این ترتیب که اگر مسلمانان بتوانند با منصور کنار بیایند، با مهدی هم می‌توانند و اگر نتوانند با منصور کنار بیایند، با مهدی هم نمی‌توانند. لذا اگر کسی خواه از شیعیان و خواه از اهل سنّت، مایل است بداند که فردا پس از ظهور مهدی چه جایگاهی خواهد داشت و نسبت به او چه موضعی خواهد گرفت، کافی است ببیند که امروز پس از ظهور منصور چه جایگاهی دارد و نسبت به او چه موضعی گرفته است. این یک محک بسیار خوب است. اگر کسی خواه از شیعیان و خواه از اهل سنّت و خواه از نظام‌های سیاسی منطقه، امروز پس از ظهور منصور در برابر او قرار گرفته و موضع مخالفت و دشمنی با او را اتّخاذ کرده است، معلوم می‌شود که فردا پس از ظهور مهدی نیز در برابر او قرار خواهد گرفت و موضع مخالفت و دشمنی با او را اتّخاذ خواهد کرد؛ چراکه رویکرد منصور مبتنی بر یقینیّات اسلام و هماهنگ با رویکرد مهدی است؛ همچنانکه اگر کسی خواه از شیعیان و خواه از اهل سنّت، امروز پس از ظهور منصور در کنار او قرار گرفته و موضع همراهی و دوستی با او را اتّخاذ کرده است، معلوم می‌شود که فردا پس از ظهور مهدی نیز در کنار او قرار خواهد گرفت و موضع همراهی و دوستی با او را اتّخاذ خواهد کرد؛ چنانکه سیّدنا المنصور در نامه‌ای که برای یکی از یاران خود نوشته، به این نکته‌ی مهم اشاره کرده و فرموده است: «هر که امروز با ما باشد، فردا نیز در کنار ما خواهد بود و ما فردا در

کنار کسی خواهیم بود که امروز به سویش در حرکتیم» [نامه ۲]. با این حساب، کسانی هم که امروز پس از ظهور منصور توقّف و سکوت پیشه کرده‌اند و به زعم خود جانب احتیاط را گرفته‌اند، باید بدانند که فردا پس از ظهور مهدی نیز به طریق اولی توقّف و سکوت پیشه خواهند کرد و به زعم خود جانب احتیاط را خواهند گرفت. حالا که این موضوع روشن شد، هر کس هر کاری که می‌خواهد بکند؛ چراکه هر کاری بکند به سود یا زیان خودش کرده است. سخن در این باب بود که ترک کردن امّت بدون تعیین تکلیف آنان در زمینه‌ی حکومت، عقلایی نیست و از یک حکیم بعید است. سیّدنا المنصور در ادامه‌ی این باب می‌فرماید:) **با این وصف، تردیدی نیست که خداوند** (که حکیم است و خیر بندگانش را می‌خواهد)، **هر چیزی که مسلمانان به آن نیاز داشته‌اند را** (در شرع خود) **نازل کرده؛ چنانکه فرموده است:** ﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ﴾[1]؛ **«و کتابی را بر تو نازل کردیم که برای هر چیزی روشن کننده و هدایت و رحمت و بشارتی برای مسلمانان است» و پیامبر او نیز بدون شک** (با توجّه به اینکه شکّ به این کفر است)، **همه‌ی آن را بی‌هیچ سستی و کوتاهی** (با استفاده از گویاترین الفاظ و عبارات و همه‌ی روش‌های متعارف)، (به عامّه‌ی اصحابش و نه فقط شمار خاصّی از آنان) **ابلاغ نموده و از دوراندیشی و خیرخواهی لازم برای این کار برخوردار بوده است** (با توجّه به اینکه تعیین تکلیف مردم درباره‌ی حکومت پس از او، به دو عنصر «دوراندیشی» و «خیرخواهی» نیازمند بوده است تا از یک سو نیاز آنان در آینده را درک کند و از سوی دیگر به تأمین آن اهمّیت بدهد و این هر دو عنصر در او وجود داشته است)؛ **چنانکه خداوند درباره‌ی او فرموده است:** ﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾[2]؛ **«بی‌گمان شما را پیامبری از خودتان آمده که هر چه بر شما دشوار می‌آید بر او گران است و بر شما حرص می‌ورزد و به مؤمنان رأفت و رحمت دارد»! روشن است که چنین پیامبری** (با این رأفت و رحمت)، **پس از یک عمر تلاش و مشقّت برای تعلیم و تزکیه‌ی امّت خویش، آنان را درباره‌ی چیزی که مورد ابتلا و مقتضی اختلاف آنان است** (یعنی حکومت پس از او)، **بی‌خبر نمی‌گذارد و بدون باقی گذاشتن ضامنی برای هدایت آنان و صیانت از دست‌آوردهایش بعد از او** (از طریق علم و سلطه‌ی لازم)، **از میان آنان نمی‌رود** (هر چند از دنیا رفتن او در اختیار خداوند است، ولی خداوند عادل و حکیم او را بدون باقی گذاشتن چنین جانشینی برایش از دنیا نمی‌برد)

---

۱. نحل/ ۸۹.
۲. توبة/ ۱۲۸.

و این (که ضرورت عقلی آن ثابت شد،) **حقیقتی است که** (واقع نیز شده است و) **روایات متواتر رسیده از او، به** (وقوع) **آن شهادت می‌دهد.** (با توجّه به اینکه وقتی ضرورت آن ثابت شد، وقوع آن قطعی است؛ چراکه عقلاً ممکن نیست خداوند و پیامبرش کاری که ضرورت داشته است را انجام نداده باشند. لذا کافی است که ما در کتاب خداوند و سنّت متواتر پیامبرش تفحّص کنیم تا آن را بیابیم. ان شاء الله در جلسه‌ی بعد این کار را انجام می‌دهیم تا ببینیم که خداوند و پیامبرش تکلیف مردم درباره‌ی حکومت را چگونه تعیین فرموده‌اند.

و السّلام علیکم و رحمت الله)